

گوشِ اَسپِ کِیخُسرو

گمانه زنی در خوانش و گزارشِ واژه‌ای از تاریخ سیستان
و بحث در تعبیری از شاهنامه

۵-۲۳

چکیده: چکیده: موضوع نگارش پیش رو، بحث پیرامون واژه‌ای از کتاب تاریخ سیستان است و نگارنده عبارت «گوشِ اسپ کیخسرو» را مورد مذاقه و بررسی قرار داده است. به زعم وی دور نیست که «گوش» اسپ کیخسرو که در تاریخ سیستان آمده، همانا «بوش» اسپ کیخسرو بوده باشد و «بوش»، خوانش / نویسی از «بُش» به معنای کاکل اسپ است.

کلیدواژه: کتاب تاریخ سیستان، خوانش واژه، گوش اسپ کیخسرو، بوش اسپ کیخسرو.

Qush-e Asp-e Keykhosrow (The Ear of Keykhosrow's Horse)

Joya Jahanbakhsh

Abstract: The forthcoming article concerns a discussion about a phrase from the Persian book of Tārīkh-e Sīstān, in which the author has examined the phrase “Gush-e Asp-e Keykhosrow”, “The ear of Keykhosrow's horse”. In his opinion, it is likely that the “Gush” (ear) of Keykhosrow's horse, which is mentioned in the history of Sīstān, was in fact the “Būsh” of Keykhosrow's horse, and “Būsh” is a reading of “Bush” meaning the mane of a horse.

Keywords: Tārīkh-e Sīstān, Reading of the word, the ear of Keykhsarow's horse, the Būsh of Keykhosrow's horse.

گوش اسپ کیخسرو (= اذن حصان کیخسرو)
جویا جهانبخش

الخلاصة: الموضوع الذي يتمحور حوله المقال الحالي، هو البحث عن معنى عبارة واردة في كتاب تاريخ سيستان، والعبارة هي (گوش اسپ کیخسرو) حيث يبحث الكاتب ويدقق في بيان المعنى المراد منها.

وبناء على ما يراه الكاتب فإنه لا يستبعد أن تكون كلمة (گوش - اسپ کیخسرو) الواردة في تاريخ سيستان هي (بوش - اسپ کیخسرو)، و (بوش) هي قراءة أو كتابة للكلمة (بُش) بمعنى عُرف الحصان.

المفردات الأساسية: كتاب تاريخ سيستان، قراءة المفردة، گوش اسپ کیخسرو (اذن حصان کیخسرو)، بوش اسپ کیخسرو (عُرف حصان کیخسرو).

«نازم بدان که هستم شاگرد تو
شادم بدان که هستی اُستادِ من»^۱
پیشکش به آن شیفته یادها و یادگارهای ایران باستانی،
نازنین اوستادم، دکتر جلیل دوستخواه اصفهانی
(در آستانه هشتادوهشت سالگی اُستاد - که خوشدلِ زیاد و شاد!).

در کتابِ کِرَامتِ تاریخِ سیستان، آنجا که نویسنده ناشناخته آن می خواهد از «آتشِ کزکوی» - که آتشکده ای بوده است در سیستان - سخن بدارد و - به تعبیر خویش «سببِ آتشِ کزکوی» را یاد کند، گزارشِ خود را اینگونه می آغازد:

«بوالْمُوَیَّد اندر کتابِ گرشاسب گوید که چون کیخُسرو به آذربادگان رفت و رستم دستان با وی، و آن تاریکی و پتیاره دیوان به فرّایزد تعالی بدید که آذرگشسب پیدا گشت و روشنائی بر گوشِ اسبِ او بود و شاهی او را شد با چندان مُعْجِزه، پس کیخُسرو از آنجا بازگشت و به تُرکستان شد به طلبِ خون سیاوش پدَرِ خویش ...»

(تاریخِ سیستان، به تصحیح: مَلِک الشَّعْرَاء [مُحَمَّد تَقِی] بهار، ج: ۱، طهران: مَوْسَسَه خَاوَرِ مُحَمَّدِ رَمَضانِی، ۱۳۱۴ ه.ش.، ص ۳۵ و ۳۶).

الْباقِی حِکایَت، مَحَلِّ گُفت و گویِ ما نیست.

در همین ماجرا که نویسنده تاریخِ سیستان به نقل از کتابِ گرشاسبِ اَبوالْمُوَیَّد بَلُخِی^۲ آورده است - و احتمالاً در آن، بیش و کم نوشتار و نثرِ خود اَبوالْمُوَیَّد را نقل کرده^۳، جای این پرسش و تأمل هست که چرا «روشنائی» بر «گوشِ اسب» کیخُسرو بوده است؟ ... آیا جای گرفتَن «روشنائی» بر «گوشِ اسب» معنای رمزی و دلالت نمادین ویژه ای دارد؟ ... آیا «گوش» گشته واژه دیگری است؟ ...

در دستنویستِ کهنه تاریخِ سیستان نیز که زنده یاد اُستاد مَلِک الشَّعْرَاء مُحَمَّد تَقِی بهار - تَعَمَّدَهُ اللهُ بِعُفْرانِه - کتاب را بر بنیاد آن چاپ کرده است و اینک آن دستنویست در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگاهداری می شود، در این موضع از کتاب (رویه ۲۵ از دستنویست)، صریحاً و اِضْحاحاً «گوش»

۱. دیوان مسعود سعد سلمان، مقدمه [و تصحیح و تعلیقات: مُحَمَّد مهیار، ج: ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۶۳۳، ب ۱۲۴۱۷.

۲. «کتاب گرشاسب»، گویا بخش معتدله‌ای از شاهنامه‌ی بزرگ و منثور اَبوالْمُوَیَّد بَلُخِی بوده است، و یا احتمالاً، مأخذ عمده آسَدِی طوسی نیز در سرایش گرشاسب نامه همین کتاب بوده.

سنج: دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی: اِسماعیل سعادت، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴ ه.ش.، ۱ / ۱۸۶ از مقاله «اَبوالْمُوَیَّد بَلُخِی» به قلم آقای سید علی میرافضلی.

۳. سنج: دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی: اِسماعیل سعادت، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴ ه.ش.، ۱ / ۱۸۶ از مقاله «اَبوالْمُوَیَّد بَلُخِی» به قلم آقای سید علی میرافضلی؛ و: سبک‌شناسی (تاریخ نقّوَر نثر فارسی)، مُحَمَّد تَقِی بهار (ملک الشَّعْرَاء)، ج: ۴، تهران: کتابهای پرستو (با سرمایه مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، ۱۳۵۵ ه.ش.، ۲ / ۲۰.

نوشته شده و طابع را در قرائت آن به صورت «گوش» اِهمال یا مسامحتی ترفته است.

پسان‌ترین خود استاد بهار^۴ و بعضی دیگر پژوهندگان^۵، در گفت‌وورد از تاریخ سیستان، همین نویسی «گوش» را مکرر کرده‌اند.

طَرِّ غَالِبٍ نَزِدَ اَيْنَ طَالِبِ عِلْمٍ - عَفَا اللهُ عَنْ جَرَائِمِهِ ، آنست که:
 پردازش داستان بدین ریخت و نشاندن «آتش» بر «گوش» اسپ کیخسرو، احتمالاً معلول باور به نوعی اشتقاق عامیانه بوده باشد که آروزگاریان از برای واژه «آذرگشنسب» تخیل کرده‌اند.

«آذرگشنسب» / «آذرگشنسپ» که نام یکی از بزرگ‌ترین آتش‌های مقدس و آتشکده‌های ایران پیش از اسلام است، به معنای «آتش اسپ نر / آتش نریان» است؛ نماد آن هم اسپ نر و خوش اندام بوده است.^۶

معنای «آذرگشنسب» / «آذرگشنسپ» را که «آتش اسپ نر / آتش نریان» باشد، ما به بَرکَتِ مُطالعاتِ زبانشناختی جدید بروشنی می‌دانیم؛ لیک آنان که هزارسالی پیش از این، کیخسرو را، - به تعبیر فردوسی - «فروزنده فَرُخِ آذرگشنسب»^۷ می‌دانستند، و داستان فرود آمدن آتش مقدس را بر اسپ کیخسرو روایت می‌کردند، لزوماً از آن معنای لغوی آگاهی نداشته‌اند. زین روئی، بیوسیده است اگر با جویائی و کوشائی صرفاً ذهنی و با درآویختن به دامان تخیل بیگران خویش تلاش کرده باشند، میان اجزای کلمه «آذرگشنسب» و آنچه در داستان می‌رفته است، پیوندی برقرار سازند و این تسمیه را به نوعی در ذهن خویشتن موجه گردانند. «آذر» و «اسب» را که می‌شناخته‌اند و باسانی می‌توانسته‌اند - به ترتیب - با آن «روشنائی» موهوب و با «اسب کیخسرو» مطابقتشان دهند. می‌ماند «گش» در آن میان؛ که البته یادآور

۴. نگر: سبک‌شناسی (تاریخ نظور نثر فارسی)، مُحَمَّدتقی بهار (ملک الشعرا)، ج: ۴، تهران: کتابهای پیرستو (با سرمایه مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، ۱۳۵۵ ه.ش. ۲۰ / ۲۱.

۵. نمونه را، نگر: آذربایجان و شاهنامه (تحقیقی درباره جایگاه آذربایجان، ترکان و زبان ترکی در شاهنامه و پایگاه هزارساله شاهنامه در آذربایجان)، سجاد آیدینلو، ج: ۱، تهران: انتشارات [بنیاد موقوفات] دکتر محمود افشار - با همکاری: انتشارات سخن، ۱۳۹۹ ه.ش.، ص ۴۳ و ۱۸۵.

۶. درباره این آتش و آتشکده، نگر:

وَنبِدا - وی، دَدُو، دانه، ترجمه و پژوهش: هاشم رضی، تهران: انتشارات بهجت، ۱۳۸۵ ه.ش. ۲۰ / ۸۱۰؛ اوستا - کهن‌ترین سُرودها و مثنیهای ایرانی - گزارش و پژوهش: جلیل دستخواه، ج: ۱۸، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۹۴ ه.ش. ۲ / ۱۰۴۶؛ یشتها، تفسیر و تألیف: ابراهیم پورداود، ج: ۱، بمبئی: آنجمن زرتشتیان ایرانی - آنجمن ایران لیگ، ۱۳۰۷ و ۱۳۱۰ ه.ش. ۲۰ / ۲۳۹ - ۲۵۲؛ مژدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، دکتر مُحَمَّد معین، ج: ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۶ ه.ش.، صص ۱۹۷ - ۲۱۵؛ آتشکده آذرگشنسب، حسن انوری، ج: ۱، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۱ ه.ش.؛ تاریخ ساسانیان - ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی، ترجمه [و تحقیق و تعلیقات: علیرضا شاپور شهبازی، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۴۵۴؛ فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، دکتر مُحَمَّد جعفر یاحقی، ج: ۵، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۲۳ و ۲۴؛ تاریخ تمدن ایران ساسانی، سعید نفیسی، ج: ۱، تهران: شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه، ۱۳۸۸ ه.ش.، صص ۱۳۷ - ۱۴۵.

۷. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تصحیح مثن به اِهتمام: زستم علییف، زیر نظر: ع. نوشین، ج: ۵، مُشکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی (انستیتوی ملی آسیا / اداره انتشارات «دانش»، شعبه ادبیات خاور)، ۱۹۶۷ م، ص ۳۸۲، ب ۲۴۷۸.

«گوش» است؛ و ای بسا همین فقره پای «گوش» اسپِ کِیخُسرو را به میان کشیده است تا مشارکت آن «گوش» در ماجرا، توجیه کند چرایی «آذرگُشنَب» نامیده شدن آن آتش نامی را!

به عبارت دیگر، هیچ دور نیست بازپردازان داستان که مُلتَمِتِ اِنْدِرَاجِ واژه «گُشن» در این ساختار لغوی نَشُدِه باشند، یا از بُنِ ندانسته باشند که «آذرگُشنَب» کوتاه شده «آذرگُشنَب» است، «آذرگُشنَب» را در خیال خود به «آذر» و «گوش» و «اسپ» تجزیه کرده و داستان فرود آمدنِ روشنائی بر «گوش» اسپ کِیخُسرو را پرداخته باشند... این، البته یک «اِحْتِمَال» است؛ ولی می دانیم که قُدمَا گاه و بیگاه از این قَبیل کارها می کرده اند!

مُسْتَحْضَرِید که «اشتیقاق عامیانه» ی مُصْطَلَح - بل به تعبیر علامه مُحَمَّد قزوینی رَحْمَةُ اللهِ: «اشتیقات کاذبه»^۸، در تاریخ و فرهنگ گُذُشتگان، عَرْضِ عَرِیضِی دَارْد؛ و یکی از اقسام بسیار شایعش، همین تجزیه کلمات است به پاره های تداغیگر و واژگانِ اشنا تر و آنگاه تَوْهْمِ کَرْدَنِ یک رشته و همی مُشْتَرکِ که میان آن پاره ها اِیصالِی بَرَقَرار کند.

واژه قرآنی «مَجوس»، از نمونه های نمایان و زبَانزِدِ آن لغاتیست که عَرْضِ چُنین تجزیه و تحلیل های خیالی شده اند.

لُغَوِی بُزُرْگِ ایرانی، مَجْدالدین مُحَمَّد بن یَعْقُوبِ فیروزآبادی (ف ۸۱۷ ه.ق.)، در قاموس گفته است: «مَجُوس، كَصَبُور: رَجُلٌ صَغِيرٌ الْأَذْنَانِ، وَضَعَ دِينًا، وَدَعَا إِلَيْهِ، مَعْرَبٌ مِنْجِ كُوشٍ» (القاموس المُحِيط، مَجْدالدین مُحَمَّد بن یَعْقُوبِ الفِیروزآبادی، تحقیق: مَكْتَبِ تَحْقِيقِ الثَّرَاثِ فِی مَوْسَسَةِ الرِّسَالَةِ، بِإِشْرَافِ مُحَمَّدِ نَعِيمِ العَرَقُوسِی، ط: ۸، بَیروت: مَوْسَسَةُ الرِّسَالَةِ، ۱۴۲۶ ه.ق.، ص ۵۷۴).

خُلاصه، چون ریشه واژه «مَجوس» و پیونددش را با «مُع» نمی دانسته اند، نَشسته اند و پیش خودشان تَخِیل کرده اند که اصل کَلِمَةُ «مَجوس» از ترکیب «منج» و «گوش» حاصل شده؛ «منجگوش» یعنی:

۸. یادداشت های قزوینی، به کوشش: ایرج افشار، ج: ۳، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳ ه.ش. ۷۱ / ۱۰.
۹. درباره «اشتیقاق عامیانه» و اشتیقاق سازی ها و اشتیقاق بازی هایی که تحت این عنوان اِنْدِرَاجِ می یابد، نگر: یادداشت های قزوینی، به کوشش: ایرج افشار، ج: ۳، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳ ه.ش. ۷۱ / ۱۰ و ۸۱ و ۱۵۰؛ و مینوی بَر گُستَرِه ادبیات فارسی (مجموعه مقالات)، به کوشش: ماه مَنیر مینوی، ج: ۱، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۱ ه.ش.، صص ۶۰ - ۷۲ و صص ۲۸۷ - ۳۰۱؛ و زبان فارسی، زبان علم (مجموعه سخنرانی های دُوُمین [کذافی الأصل بتشدید الواو] سمینار نگارش فارسی ۱۱ / ۱۴ تا شهریور ۱۳۶۳ ه.ش.)، ویراسته: مُرْتَضی اَسْعَدی، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵ ه.ش.، صص ۱۰۶ و ۱۰۷ (از مقاله «استاندارد واژه شناسی و نقش آن در توانا کردن زبان فارسی برای بیان مفاهیم علمی» به قلم زنده یاد استاد مُصْطَفی ذاکری - رَحْمَةُ اللهِ.)؛ و مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، زیر نظر: عَلی کافی، ویراسته: عبدالمُحَمَّد رُوخْبُشَان، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲ ه.ش.، صص ۳۷۲ - ۴۳۵ (از مقاله «اشتیقاق عامیانه و واژه سازی تَفَنُّی» اِیضًا به قلم استاد ذاکری).

نیز نگر: فرهنگ نویسی، ش ۹، ۱۳۹۴ ه.ش.، صص ۴۵ - ۷۸ (مقاله «ریشه شناسی و زبان فارسی (مقدمات)» نوشته دکتر سید اَحْمَد رِضَا قائم مقامی).

خُرْدگوش، دارای گوشِ کوچک؛ پس لائید واضح دینِ مَجوسِ گوشهای کوچکی داشته و از این روی دیگران او را «منجگوش» خوانده‌اند و همین کلمه به «مَجوس» تبدیل شده است و سپس اُتباع کیش آن مرد خُرْدگوش را هم «مَجوس» خوانده‌اند!!! ... أَصْلِ مَطْلَب و این توجیحات در حَقِّ واژه «مَجوس»، البته بی پایه است و حاصلِ تَسْلُسلِ ناسنجیده خِیالات و اوهام؛ و ریشه واژه «مَجوس» که در قرآن کریم هم آمده، - چنان که اِشارتِ نیز کردیم - چیز دیگری است و این واژه با «مغ» خویشاوند است؛ لیک حالا این هم که: آیا آن «منج» مذکور در قاموسِ فیروزآبادی یا استقلال به معنای خُرْد و صغیر و کوچک است یا همان «منج» است به معنای زنبور و مگس؟، خود بحثی لغوی ایجاد کرده است علی جده (نگر: لُغَتِ نَامَهٗ دِهْخُدا، ذیلِ «مُنَج» و «مُنَج»).

باری، نه فقط امثالِ فیروزآبادی از آن پندارها داشتند، که ناظمِ الأَطْبَاءِ نفیسی (ف: ۱۳۰۳ ه.ش. ۰) هم که در همین اواخر و در عصرِ تَجَدُّدِ می زیسته است و مردِ بسیارِ فاضلی بوده و فرهنگِ گلان و پرمایه‌ای هم تألیف کرده، با خود خیال می کرده است واژه «مَجوس» مُعَرَّبِ «موی گوش» یا «سیخگوش» است و این نامِ شخصی بوده که در آیینِ رَزْدُشتِ بدعتها نهاده است! (نگر: فرهنگِ نفیسی [= فرزندسارِ اکبری]، دکتر علی اکبر نفیسی، با مقدمهٔ مُحَمَّدِ عَلی فُروغی، تهران: کِتَابفروشی خِتّام، ۱۳۵۵ ه.ش. ۰، ۵ / ۳۱۵۰).

اینگونه تحلیلها شیوعی داشته و گاه از این نوع اشتقاق و تجزیه و تحلیل لغات بر اساسِ تداعی‌های ذهنی، تاویل‌های خنده‌آور و قصه‌های مُضحکی حاصل آمده است که اینجا و آنجا در کتابها ثبت افتاده و امروزه مایهٔ تفریحِ خاطرِ اهلِ نَظَر است. تاویلِ «مُنَجْنیق» به «مَن چه نیک!»، یا تاویلِ «شمیران» به «شَمعِ ایران»، یا تاویلِ «آردشیر» به «آرد» و «شیر»، یا این قصه که «طَبَرستان» را از آنجا بدین نام خوانده‌اند که درختانِ بسیارش را با طَبَر / تَبَر قَطع می کرده‌اند، یا این قصه که «أَبوالْحَسَنِ أَشعری» را از آنجا أَشعری خوانده‌اند که به هنگامِ ولادتِ مویها بَر بَدَنش رُسته بوده است!، نمونه‌هایی از سخافات و خرافاتی است که از همین طریقهٔ خیال‌بافی به ظهور رسیده و گاه در کتابهایِ مُعْتَبَر هم به ثبت آمده.

این سُنَّتِ اِشْتِقاقِ عامیانه تا روزگارِ خود ما نیز هم‌چنان زنده و پابرجاست و من خود سالها پیش مردِ مُحْتَرَمی را به چشمِ خویشتن دیدم که در مقامِ مُعَرَفیِ جوانکی «نریمان» نام می‌گفت: کلمهٔ «نریمان» از «نر» و «ایمان» تشکیل شده است، یعنی: نرِ اِیمان دار، و بِالْمَالِ: مردِ مُؤْمِن!

الْعَرَضُ، بعید ندانید بعضی قُدا «گوش» آسپِ کینخُسُرو را گرفته به میان کشیده باشند تا به خیالِ خود تَصَوُّرِ مَعْقُولی (!) از «آدَرگُشَسَب» حاصل گردانیده باشند.

از کُتُبِ اَهلِ لُغَتِ و منابعی که بدین مَناسَبَتِ بدانها سرک کشیدم، هیچ منبعی را نیافتم که در بابِ «آدَرگُشَسَب» بدین اِشْتِقاقِ عامیانهٔ مُحْتَمَلِ پَرداخته باشد، جز کتابِ مَرَدِیَسِنَا و آدِبِ پارسی

استاد فقید دکتر مُحَمَّد مُعین (۱۲۹۶ - ۱۳۵۰ ه.ش.)؛ که نویسنده مفضالش از عبارت مذکور در تاریخ سیستان یادی فرموده و در غایت اجمال اشارتی کرده است بدان که از این عبارت چنین برمی آید که گذشتگان ما، «آذرگشسب» را «مُخَفَّب» آذر گوش اَسب می پنداشته اند (نگر: مَزْدَیَسْنَا و آدَبِ پارسی، دکتر مُحَمَّد مُعین، ج ۱، چ: ۵، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۳۱۰). ... این اشارت نوشته یاد استاد دکتر مُحَمَّد مُعین، البته در تحریر نخست آن کتاب دیده نمی شود (سَنج: مَزْدَیَسْنَا و تَأْثِیرِ آن در آدَبِ پارسی، دکتر مُحَمَّد مُعین، چ: ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۶ ه.ش.، صص ۱۹۷ - ۱۹۹)؛ و لذا پنداست که از اِفاضاتِ برافزوده و اِضافاتِ مُستدرکِ استاد فقید است در بازنگری های سپسین کتاب.

همین جا از بابِ قَدَرشناسی و حَقِّگزاری بایدم نوشت که: صاحب این قلم در آغاز تنها به تحریر نخست کتاب روانشاد استاد دکتر مُعین درنگریسته بود، و آنچه مرا به واری تحریر دُوُم و دستیابی بر اشارت برافزوده آن فقید برانگیخت، گفتاوردی بود از آن کتاب در رساله ای کوچک و بسیار مهجور از استاد ارجمند جناب آقای دکتر حَسَن اَنُوری که در تضاعیف آن، در ضمن گفتاوردی از دکتر مُعین، آن اشارت را نیز درج فرموده اند (نگر: آتَشکَدَه آذرگشسب، حَسَن اَنُوری، چ: ۱، تهران: بی نا، ۱۳۴۱ ه.ش.، ص ۸) - جَزَاهُ اللهُ خَیْرَ جَزَاءِ الْمُشْهَدِین!

به هر روی، آنچه درباره احتمال اشتقاق عامیانه «آذرگشسب» و تأکید بر «گوش» اَسب به نیتِ مُوجَّه ساختن این اشتقاق گفتیم، عِجَالَه (احتمال) است؛ لیک احتمال دیگری نیز هست؛ و آن، این که از زُن، در عبارت تاریخ سیستان، در یادکرد از گوشِ اَسبِ کِیخُسرو، واژه «گوش»، نویسی مُخَرَف باشد.

خوشبختانه داستان فرود آمدن «روشنائی» بر اَسبِ کِیخُسرو، به متن کتاب تاریخ سیستان اِنْحصار ندارد. در روایتی بیرون از کتاب تاریخ سیستان، آتش / روشنائی بر یالِ اَسبِ کِیخُسرو فرود می آید؛ و «یال» شاید - دست کم - از منظری - جای مناسب تری باشد از برای آتش / روشنائی مذکور. دست کم، یالِ اَسب (گویا برخلاف گوشش!)، یکی از مظاهر و ابزارهای جلوه گری و شکوه و جداییت و خودنمایی این جانور است، و آراستنِ یالِ اَسب، همواره، از شایع ترین راههای آرایش این «حیوان نجیب» به شمار می رفته است و می رود.

در بخش نُهَم بُنْدَهش، آنجا که «درباره چگونگی آتش» مَعْن رفته است، می خوانیم: «... آذرگشسب تا پادشائی کِیخُسرو بدان آئین پاسبانی جهان می کرد. چون کِیخُسرو بُتکَدَه (کنار دریای چیچست) را همی کند، بر یالِ اَسب (کیخُسرو) نشست و تیرگی و تاریکی را از میان بُرد و (جهان را) روشن بکرد. تا بُتکَدَه ویران شد، به همان جای، بر فراز اَسْتَوْنَد (کوه) آتَشگَاهی نشانده شد. بدان سَبَب (آن را) گشسب خوانند که بر یالِ اَسب نشانده شد.»

(بُنْدَهش، فَرْنِیغِ دادگی، گُزارنده: مَهردادِ بَهار، ج: ۲، تَهران: اِنْتِشاراتِ توس، ۱۳۸۰ هـ.ش، ص ۹۱).^{۱۰}
مُحْتَمَلِ هَسْت که دَرِ عِبَارَتِ تاریخِ سیستان نیز «روشنائی» بَرِ «یال» - وَ نَه بَرِ «گوش» - آسپِ کُیخسرو
فُرود آمده است و «گوش» گَشْتَه واژه دیگری باشد... دَر این صورت، حَدسِ می زَنَمِ «گوش» را رونویسگر
بنادُرست به جای واژه «برش» یا واژه «بوش» نوشته باشد.

وَأَمَّا «برش» و «بوش»:

«برش» به معنای یال و کاکل و موی پشتِ گردنِ آسب، بارها دَرِ مَثَنَهای کُهنِ فارسی به کار رفته است:
○ «... پس موسی - عَلَیْهِ السَّلَام - آن عَصَا از دَسْتِ بیوگند، و هم آن ساعتِ ماری گشت بزرگ چنان
که موی داشت بر مثالِ برشِ اسب، و آنگاه بَتَعَجیلِ هَمی زَفْت ...»

(تَرْجَمَه تَفْسیرِ طَبْرِی، به تَصْحیحِ و اِهْتِمَام: حَبیبِ یَعْمَانی، ج: ۲، تَهران: اِنْتِشاراتِ توس، ۱۳۵۶
هـ.ش، ص ۵ / ۱۲۸۶).

○ «... کُفْت: ایشان را بَرشِ مَچینید؛ که چون ایشان را بَرشِ بَچینید، برهنه گردند...»

(تَرْجَمَه تَفْسیرِ طَبْرِی، به تَصْحیحِ و اِهْتِمَام: حَبیبِ یَعْمَانی، ج: ۲، تَهران: اِنْتِشاراتِ توس، ۱۳۵۶
هـ.ش، ص ۶ / ۱۵۶۴ و ۱۵۶۵).

○ «... هَرمزآن سَرهنگ را فَرمود تا آن آسپِ پَرویز را گوش و بَرش و دُم بُیَر... کَسانی که مُحْتَشَمِ بوَدند
هَمه اندر آن خواهشِ گُردند، و سود نداشت، تا گوش و دُنَب و بَرشِ آسبِ بَیریدند...»

(تاریخنامه بَلَعَمی - تَکْمِلَه و تَرْجَمَه تاریخِ طَبْرِی، أَبوعَلی مُحَمَّد بنِ مُحَمَّد بنِ بَلَعَمی، به تَصْحیح:
مُحَمَّد تَقی بَهار - مَلِکُ الشُّعْرَاء، به کوشش: مُحَمَّدِ پَروینِ گُنابادی، ج: ۲، تَهران: کِتَابفَرُوشی زَوّار،
۱۳۵۳ هـ.ش، ص ۲ / ۱۰۷۲).

○ «... تَدبیر آن بوَد که مِقْدارِ آرشی، کَمْتَر یا بَیشْتَر، دُم و بَرشِ آسبِ بَگیرند و دود و سه سَه به هَم
بازگیرند و...»

۱۰. اِخْتِمالی داده شده است که ذِکْرِ «یال» دَر بُنْدَهش نیز بَرخاسته از تَوَهُمِ اِرْتِباطِ «اَدْرَگَشَسَب» با «گوشِ آسب» باشد و ناشی از
نوعی «اِشْتِباه» دَر مَعْرِفَتِ اِشْتِیاق (سَنج: مَزْدِیَسَنّا و اَدبِ پارسی، دَکتر مُحَمَّدِ مَعین، ج ۱، ص ۵، چ: ۲، تَهران: اِنْتِشاراتِ دَانشگاهِ تَهران،
۱۳۸۸ هـ.ش، ص ۳۱۰).

بِنقَد از تَرایِ این اِخْتِمَالِ مَوَیِدِ و اِضْحی دَر مِیانِ نَمی بَیْتَم.

تَوَانَد بوَد که هَمان بَیْتُود با «آسپ نَر / نَریان» دَر تَشْمِیَه لِحَاطِ شُدَه باشد و حُصُوصِ «یال» را دَخَالَتی نَداده باشند.

و اِنگهی، آیا مَوَیِدِ بُنْدَهش نیز که خود پَهْلَوِی دَان بوَدَه، مَعنی و رِیخْتِ اَصْلِی «اَدْرَگَشَسَب» را بَرُوشَنی نَمی سَناخْتَه است ؟ ...
نَمی دَانَم.

(باژنامه، ابوالحسن علی بن احمد نسوی، با مقدمه ای در صیّد و آداب آن در ایران تا قرن هفتم هجری، نگارش و تصحیح: علی غروی، ج: ۱، تهران: مرکز مردم شناسی ایران / وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴ ه.ش.، ص ۱۷۱).

○ «واگر زمینی باشد که وحل بود، و خاک نباشد در وی، و نه سنگی، و با وی آسبی باشد، برش اسب بیفتاند، و بدان تیّم بکند، یا دست بر نم‌د زین زند و به گرد آن تیّم بکند.»

(التّهایة فی مُجَرِّد الفقه و الفتاوی، الشّیخ أبو جعفر مُحَمَّد بن الحسن بن علی الطوسی، با ترجمه قدیم [فارسی آن، به کوشش: مُحَمَّد تقی دانش پزوه، ج: ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ه.ش.، ص ۱ / ۵۹ - با حرکتگذاری «برش» به پیش یکم و دوّم در متن چاپی.)

در این ترجمه قدیم التّهایة، «برش» برابر «عُزف» در نصّ عربی به کار رفته است؛ و «عُزف» - چنان که مُستَحْضَرِید - همان «یال» آسپ را می‌گویند.

○ «... أمّا اسب چرمه ضعیف بود، لکن اگر ... و دست و پای و برش و ناصیه و دم سیاه باشد، نیک بُود.»

(قابوس نامه، عنصّر المعالی کیکاوس بن اِسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، به اهِتِمام و تصحیح: غلامحسین یوسفی، ج: ۱۶، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۱۲۴).

○ «... یزد جرد... برخواست، نژم نژم تا پیش آسپ آمد و برش آسپ بگرفت و دست را بر روی آسپ فرومالید و همچنان به پُشتِ وی فرود آورد»

(سیرالملوک - سیاست نامه، ابوعلی حسن بن علی طوسی نظام الملک، بازشناسی، نقد و تحلیل، ویرایش متن، توضیحات و فهرستها از: دکتر مُحَمَّد استیغلامی، ج: ۱، تهران: انتشارات زوّار، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۸۰؛ و: سیاست نامه، خواجه نظام الملک توسی [کذا]، ویرایش متن: جعفر مُدّرس صادقی، ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۳۹ و ۴۰ - با ضبط «به روی» به جای «بر روی».)

○ «برش مادیانی که نربو نشده باشد بستان و مانند پشه چندان که خواهی بکن و هر یک در یک مو بند و ...»

(نُزهت نامه علائی، شه‌مردان بن ابی‌الخیر، به تصحیح: دکتر فرهنگ جهانپور، ج: ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ ه.ش.، ص ۵۳۵).

○ «... بر در مسجِد بُراق ایستاده بود، و آن آسپی بود از خر مهتر و از شتر کِهتر، رویش چون روی آدمیان بود، و دُنبالش چون دُنبالِ شتر و سُم او چون سُمِ گاف و برش چون برش آسپ، و دست و پایش چون

دست و پای شتر بود، و سینه‌یش (نسخه بدل‌ها: سینه‌اش) چون یاقوت سُرخ بود، و پشتش چون دَرِ سپید بود، زینی از زینهای بهشت بر او نهاده، و او را دو پربود چون پَرِ طاووس، ...»

(رَوْضُ الْجَنَانِ وَرَوْحُ الْجَنَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ - مشهور به: تفسیر شیخ ابوالفتح رازی، شیخ ابوالفتح رازی - حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدِ الْخَزَاعِيِّ النَّيْشَابُورِيِّ، به کوشش و تصحیح: دکتر مُحَمَّد جعفر یاحقی - و - دکتر مُحَمَّد مهدی ناصح، ج: ۲، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی - ع - ۱۳۷۸ ه.ش.، ۱۲ / ۱۳۰؛ با پیش روی بای «برش».)

○ «بش» و «برش» آسب، یعنی: موی قفای آسب.

(لُغَتُ فُزُسٍ، أَبُو مَنْصُور عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ اسَدِي طُوسِي، به تصحیح و اهتمام: عَبَّاسِ إِقْبَالِ، طَهْرَان: چاپخانه مجلس، ۱۳۱۹ ه.ش.، ص ۲۱۸، ح ۵، در گفتاورد از حاشیه یکی از دستنوشته‌ها).

چونِ خوانشِ واژه «برش»، البتّه به جای خود، جای درنگ است.

دَر لُغَتِ نَامَةِ دِهْخُدا (ذیل «برش»)، آن را «برش» خوانده‌اند (هرچند مرحوم دِهْخُدا خود تصریح کرده که این واژه را بدُرستی نمی‌شناسد^{۱۱})؛ دَر ذیلِ فَرهنگِ بزرگِ سُخَن نیز، همین خوانش اختیار شده است (نگر: ذیلِ فَرهنگِ بزرگِ سُخَن، به سرپرستی: دکتر حَسَنِ أَنْوَرِي، ج: ۱، تهران: انتشارات سُخَن، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۱۰۰)؛ ولی دَر لُغَتِ نَامَةِ فارسی^{۱۲} و فَرهنگِ ریشه‌شناختی زَبانِ فارسی (مُحَمَّدِ حَسَنِ دوست، ج: ۲، تهران: فَرهنگِستانِ زَبانِ و آدَبِ فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۴۴۸)، «بُرش» صَبَط کرده‌اند.

دَر کِتَابِ سُوْدَبَخْشِ ذیلِ فَرهنگِ هایِ فارسی، از تعیینِ تَلْفُظِ ویژه‌ای از برای این واژه تن زده و بر جای آن نشانِ استِهایِ نهاده‌اند (نگر: ذیلِ فَرهنگِ هایِ فارسی، علی رواقی - با همکاری: مَریم میرشُمسی، ج: ۱، تهران: انتشاراتِ هِرمِس، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۵۶)؛ که دَر کارِ پژوهشِ نیکِ مُختاطانه می‌نماید.

البتّه به استنباطِ لُغویِ بسیار دان، استاد دکتر علی رواقی، «واژه «برش» همان «بش» است که دَر یک گونه زبانی با «ر» به کار رفته است. بسنجید با اژدها (= اژدها)، دروزخ (= دوزخ)، بروریدن (= بروریدن)، چکره (= چکه) ...» (ذیلِ فَرهنگِ هایِ فارسی، علی رواقی - با همکاری: مَریم میرشُمسی، ج: ۱، تهران: انتشاراتِ هِرمِس، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۴۰۲ و ۴۰۳ - نیز نگر: ص ۵۰۵). (نیز سنج: فَرهنگِ

۱۱. عین فرموده علامه استاد دِهْخُدا اینست:

«دَر جایِ دیگر این کلمه را ندیده‌ام و ممکن است سهو کاتبِ لغت‌نامه اسدی باشد.»

می‌نویسم:

شواهدِ استیعمالِ کَلِمَةُ یادشده دَر مُتونِ فارسی، بروشنی نشان می‌دهد که «برش»، «سهو کاتبِ لغت‌نامه اسدی» نبوده است.
۱۲. آگاهی بر صَبَط و توضیحاتِ لُغَتِ نَامَةِ فارسی را دَر جُزوه دَوَاذَهْم از حرف «ب» - که دَر آستانه انتشار است و هنوز منتشر نشده - و امادار بانوی متن پزوه و واژه‌شناس آرجمند، استاد "مَریم میرشُمسی" ام - وَفَقَهَا اللهُ لِكُلِّ خَيْرًا!

ریشه‌شناختی زبان فارسی، مُحَمَّد حَسَن دوست، ج: ۱، چ: ۲، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۴۴۸).

اگر چنین باشد، احتمال دُرُستی خوانش «برش» نیرو می‌گیرد.

از دیگر سوئی، خوانش‌های موجود در اوستائی (barəša) و اَزَمَنی (barš) و ... (سنج: ذیل فرهنگ‌های فارسی، علی رواقی - با هم‌کاری: مریم میرشمسی، ج: ۱، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۵۶؛ و: برهان قاطع، مُحَمَّد حَسَن بِن خَلَف تبریزی مُتَخَلِّص به «برهان»، به اهتمام: دکتر مُحَمَّد مُعین، چ: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش.، ۱ / ۲۸۲، هامش: و: فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی، پاول هُرَن - هاینریش هویشمان، ترجمه همراه با گواهی‌های فارسی و پهلوی از: جلال خالقی مُطَلَق، چ: ۱، اصفهان: انتشارات مِهرافرز، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۸۷؛ و: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، مُحَمَّد حَسَن دوست، ج: ۱، چ: ۲، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۴۹۰)، ذهن را بدین می‌گرایاند که ای بسا خوانش «برش» (به زیر‌باء) نیز مُختمَل باشد.

از این گذشته، در دستنوشتی از کتاب سیرالملوک خواجه نظام الملک طوسی (حسن بن علی / ف: ۴۸۵ ه.ق.) که در کتابخانه ملی پاریس نگاهداری می‌شود و تاریخ کتابت ۶۹۴ ه.ق. دارد، واژه «برش» به صورت مَشکول، با نویسی «برش»، آمده است (نگر: سیرالملوک - سیاست نامه، خواجه نظام الملک طوسی، مُقدمه [و] تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، چ: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی - با هم‌کاری: انتشارات سُخَن، ۱۳۹۸ ه.ش.، ص ۴۸، ح ۷)؛ واللّهُ اعلم.

به هر روی، واژه «برش» به معنای یال و موی قفای اَسب، لُروماً واژه زودبایی نبوده است، و حتی بَعْض اُدبا و لغویان مُتَتَبِع و بناً این واژه را بدُرُستی نمی‌شناخته‌اند^{۱۳}؛ پس هیچ دور نیست که در روزگار اِسْتِنْسَاحِ دَسْتَنُوشْتِ کِتَابِ تَارِیخِ سِیَسْتانِ هَمینِ واژه «برش»، تَخْرِیْفِ شُدِه به «گوش» بدل گردیده باشد.

«بوش» نیز خوانش / نویسی است از «بش»، و «بش»، در شاهنامه‌ی فردوسی و جُزآن، بارها و بارها به معنای «موی آنبوه روی سرو گردن اَسب / یال اَسب» به کار رفته است. نمونه را:

بُریده بُش و دُمِ اَسبِ سیاه پَشوتَن هَمی بُرد پیش سپاه

۱۳. سُخَن مَرحوم علامه علی اکبر دهخدا زین پیش گذشت.

زنده یاد استاد حبیب یغمائی هم این واژه را هیچ نمی‌شناخت و ریخت «برش» را «اشتباه کاتب» و نویسی غلط از «بش» می‌پنداشت.

سنج: سیمین (نشریه بنیاد شاهنامه فردوسی / وزارت فرهنگ و هنر)، ش ۱، ۲۵، اسفندماه ۱۳۵۱ ه.ش. (روز فردوسی)، ص ۵۴ و ۵۵ از «نقدی بر ترجمه تفسیر طبری» به قلم علی رواقی.

(شاهنامه فردوسی - متن انتقادی، تصحیح متن به اهتمام: م. ن. عثمانوف، زیر نظر: ع. نوشین، ج ۶، مُسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی - انستیتوی ملل آسیا / اداره انتشارات «دانش»، شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۷ م.، ص ۳۱۳، ب ۱۵۳۶ از داستان زُستم و اشفندیار).

گاه، در شاهنامه، «بش» و «یال» همنشین گردیده و برهم عطف شده‌اند:

○ بُش و یالِ اسپانِ کرانِ تا کرانِ برانده پُرمُشک و پُرزَعفران

(شاهنامه فردوسی - متن انتقادی، تحت نظر: ی. ا. برتلس، تصحیح متن به اهتمام: آ. برتلس - و ل. گوزلیان - و - او. اسمیرنوا، با ملاحظاتی از: ع. فردوس، ج ۱، مُسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی - انستیتوی خاورشناسی / اداره انتشارات ادبیات خاور، ۱۹۶۰ م.، ص ۲۳۲، ب ۱۴۳۲ از داستان منوچهر).

○ بُش و یالِ بینید و اسب و عنانِ دو دیده نهاده به نوکِ سینان

(شاهنامه فردوسی - متن انتقادی، تحت نظر: ی. ا. برتلس، تصحیح متن به اهتمام: آ. برتلس - و ل. گوزلیان - و - م. عثمانوف - و - او. اسمیرنوا - و - ع. طاهرجانوف، ج ۲، مُسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی - انستیتوی ملل آسیا / اداره انتشارات ادبیات خاور، ۱۹۶۲ م.، ص ۱۴۴، ب ۲۶۶ از داستان رزم کاووس با شاه هاموران).

○ ز دریا برآمد یکی آسپِ خنگِ سُرینِ گردِ چونِ گور و کوتاه لینگ

... کشان دَم در پایِ بایال و بُشِ سیه سَم و کُفکِ افگن و شیرکُش

(شاهنامه فردوسی - متن انتقادی، تصحیح متن به اهتمام: م. ن. عثمانوف، زیر نظر: ع. نوشین، ج ۷، مُسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی - انستیتوی ملل آسیا / اداره انتشارات «دانش»، شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۸ م.، ص ۲۸۳، ب ۳۴۷ - ۳۴۹ از پادشاهی یزدگرد بزهگر).

درباره این «بش و یال»ها / «یال و بش»ها، در نظره اولی^{۱۴}، سه احتمال به نظر می‌رسد:

یکی آن که: همنشینی «بش و یال» بدین ریخت از باب عطف دو مترادف باشد. از توضیحات شمار انبوهی از شاهنامه شناسان^{۱۵} برمی‌آید که چنین برداشتی دارند (یا: بعضاً از چنین برداشتی تحاشی

۱۴. هرچند عرب گفته است: «النظرة الأولى حمقاء» (موسوعة أمثال العرب، إحداد: الدكتور إميل بدیع یعقوب، ط: ۱، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۵ ه.ق.، ۵ / ۵۲۸)!

۱۵. نمونه را، نگر: داستان زال و رودابه بر اساس شاهنامه فردوسی، مُصطفی کاویانی، ج: ۱، اصفهان: نقش مانا، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۳۵۶؛ شاهنامه فردوسی: تصحیح انتقادی و شرح یکایک ابیات، [پژوهش: مهری بهمن، ج ۲، چ: ۱، تهران: نشر نو، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۳۹۱؛ شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، تصحیح و توضیح واژه‌ها و معنای ابیات: کاظم بزرگ نبیسی، ج: ۱، از دیباچه تا پادشاهی کی قباد، چ: ۱، تهران: شرکت انتشاراتی فکر روز، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۴۷۶؛ شاهنامه (از دستنویس موزه فلورانس

ندارند^{۱۶}.

دیگران که: «بش»، موی کاکلی آسپ باشد و «یال»، ادامه آن که روی گردن آسپ واقع می شود.^{۱۷}

سیدگران که: «بُش»، موی قفای آسپ (پُشت سر و گردن آسپ) باشد و «یال»، خود گردن - که البتّه «یال» بدین معنی در مثنیهای کهن^{۱۸}، و از جمله: شاهنامه، بارها آمده است. از بُن، گویا معنای اصلی واژه «یال» در زبان فارسی، همین «گردن» بوده است^{۱۹}، و به تبع این معنی، «یال» بر موی قفای (/ پس گردن) برخی از جانوران اطلاق شده باشد؛ کما این که گاه نیز در فهم و گزارش متون قدیم، مواردی از استعمال «یال» که آن را بر معنای موی قفا (/ پس گردن) حمل کرده اند، جای درنگ می نماید و لغت

اُمّوَنج [مُحَرَّم ۶۱۴ ه.ق.]، حکیم ابوالقاسم فردوسی، تصحیح و گزارش وازگان دُشوار و... به قلم: دکتر عزیزالله جُوینی، ج ۲، ص ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۳۷۸؛ نَبَرْد آندیشه هادر حماسه زُستَم و اسفندیار (از دستنویس موزه لنینگراد [مُؤَرَج ۷۳۳ ه.ق.]، تحلیل داستان و شرح آیات به قلم: دکتر عزیزالله جُوینی، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.، ص ۱۵۱؛ نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی)، دکتر میرجلال الدین کزازی، ج ۱، ویراست ۲، ص ۹، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) / مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۵۷۶؛ شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، به کوشش: دکتر سید محمد دبیرسیاقی، ج ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۱ / ۲۳۰؛ رزْم نامه زُستَم و اسفندیار از شاهنامه فردوسی، انتخاب و شرح: دکتر جعفر شعار - و دکتر حسن آتُوری، ویرایش دُوم / ج ۴۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۲۲۶؛ حُشم در چشم (گزارشی از داستان زُستَم و اسفندیار شاهنامه)، دکتر میرجلال الدین کزازی، ج ۱، تبریز: انتشارات آیدین، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۲۲۱ (نیز نسخ: دفتر دانیلی و داد - بازنویست شاهنامه، دکتر میرجلال الدین کزازی، ج ۱، تهران: انتشارات معین، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۴۲۹ و ۷۶۲)؛ شاهنامه (۲): شاخ سَرو سایه فکن (برگزیده داستان فرود، بیژن و منیژه، و زُستَم و اسفندیار)، مقدمه، انتخاب و توضیحات: دکتر سجّاد آیدنلو، ج ۱، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) / مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۲۳۳؛ دفتر خُشروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)، مقدمه [و] انتخاب و توضیحات: دکتر سجّاد آیدنلو، ج ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۹۰۳؛ زُستَم و اسفندیار، مقدمه، تنقیح، تعلیقات: دکتر غلامعلی فلاح، ج ۱، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) / مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی - و دانشگاه تربیت معلّم، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۲۶؛ جُبین گُفت دهقان (کوتاه شده شاهنامه فردوسی)، گزینش و گزارش: دکتر محمد جعفر باحقی، ج ۱، مشهد: به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی - ع - ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۴۰۲.

۱۶. البتّه بعضی این شاهنامه پژوهان به معنای «یال» تصریحی نقرموده و «یال» را در کنار «بُش» معنی نکرده اند. همین را من بنده قریبهای انگاشته ام بر آن که «یال» را به معنای متعارف امروزی نبش گرفته اند. امیدوارم در استنباط خویش برخطا نبوده باشم.

۱۷. شاید بیانات اخیر آقای دکتر جلال خالقی مطلق را در واخ شناسی شاهنامه، حاکی از گرایش ایشان به چنین برداشتی قلم توان داد. نگر: واخ شناسی شاهنامه - پژوهشی در خوانش وازگان شاهنامه، جلال خالقی مطلق، ج ۱، تهران: انتشارات [بُنیااد موقوفات] دکتر محمود آفشار - با همکاران: انتشارات سخن، ۱۳۹۸ ه.ش.، ص ۳۱۰.

شاید - و باز: شاید - بیانی هم که در فرهنگ بُزرگ سُخن در روئنداشت «بُش» بر قلم رفته است (نگر: فرهنگ بُزرگ سُخن، به سرپرستی: دکتر حسن آتُوری، ج ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۲ / ۹۷۹) بر چنان استنباطی مُتکی باشد؛ گرچه از برای بنده روشن نیست و به قطع و یقین نمی توانم گفت.

۱۸. بدین بیت پوربهای جامی (فح ۶۹۹ ه.ق.) نظر فرمایید:

کفلهاش گرد و بُش و دُم دراز

برو یال قُربی ولاغر میان

(فرهنگ مِجْمَع الفُرس، مُحمّد قاسم بن حاجی مُحمّد کاشانی مُتخلّص به سُروی، ج ۱، به کوشش: مُحمّد دبیرسیاقی، ج ۱، تهران: کتابفروشی علی اکبر علمی، ۱۳۳۸ ه.ش.، ص ۱۵۵).

۱۹. شاید از راه تَقْطُن به همین معنی بود که بعضی لغویان قدیم درباره «یال» به معنای «موی گردن اسب و استرو خر» می گفتند:

«... آن مویال» بوده، مورا خذف کرده یال گویند.

(گفتاورد لغت نامه دهخدا از آنجمن آراء ذیلی «یال».)

«یال» در بعضی این نمونه‌ها، بر همان معنای «گردن» هم قابلیت حمل دارد.^{۲۰}

باری، از نوشتار بعضی شاهنامه پژوهان^{۲۱} چنین استنباطی مستفاد می‌گردد که در «بش و یال» / «یال و بش»، «بش»، موی قفای آسپ باشد و «یال»، خود گردن.

من بنده خود نیز یکی از همین دو احتمال اخیراً ذکر را ترجیح می‌دهم؛ یعنی: ترجیح می‌دهم که در این بیتها که «بش و یال» / «یال و بش» آمده است، «بش» را، موی قفای آسپ (/ پشت سر و گردن آسپ) بگیرم، و «یال» را، خود گردن؛ یا «بش» را، موی کاکل آسپ بگیرم، و «یال» را، ادامه آن که روی گردن آسپ واقع می‌شود؛ و شاید بهترین برداشت همین باشد؛ یعنی: خوانش و برداشت دوم.

خوانش و گزارش چهارمی نیز هست که به گمان این دانش آموز، جای تأمل و تردیدی دوچندان دارد؛ با این همه از یادکرد آن گزیری نیست:

بانو دکتر مَهْری بَهْفَر، در شرح ناتمامشان بر شاهنامه، یک جا، یکی از معانی «بش» را «گردن و یالِ اسب» نوشته‌اند و آنگاه «بش و یال» را «گردن و یال» معنی کرده‌اند (نگر: شاهنامه فردوسی: تضحیح ایتقادی و شرح یکایک آیات، [پژوهش: مَهْری بَهْفَر، ج ۴، ۱: تهران: نشر نو، ۱۳۹۴ ه.ش. ص ۳۲۴).

می‌نویسم:

اولاً، بد رستی نمی‌دانم ایشان «بش» را از کجا و با اِتِکا بر چه منبعی به معنای «گردن» گرفته‌اند.

گویا این معنی در کتابی به نام فرهنگ شاهنامه آمده بوده و در آنجا «بش» را «گردن و یالِ اسب»

۲۰. در لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه «یال» به معنای موی گردن آسپ و ... سه گواه از فردوسی به دست داده‌اند که به گمان داعی، در این هر سه گواه، «یال» به معنای «گردن» نیز تواند بود و لزومی ندارد «موی قفای آسپ» محسوب شود. آن سه گواه از این قرار است:

همه یال اسپان پراز مشک و می	پراکنده دیناردر زیر پی
بمالید دستش ابرچشم و روی	برو یال می سود و بشخود موی
همی رفت با او تهمتن به هم	بدان تا نباشد سپهد دژم ...
همه یال اسب از کران تا کران	برانده شده مشک و می و زعفران

البته طبیعی است اگر در آغشتن گردن اسپان به مشک و می و زعفران، بخش مویین قفای آسپ را منظور ساخته باشند، نه همه گردن آسپ را؛ لیک نادرت نیست اگر آغشتن آن موی قفای آسپ هم، آغشتن گردن خوانده شود و مقصود از «یال» در «همه یال اسب از کران تا کران» و مانند آن «گردن» باشد، چه به هر حال، آن موی گردن آسپ نیز بخشی است از گردن ... نظائر چنین تعبیر، در زبان و آدب ما فراوان است.

باری، عرض من، به هیچ روی آن نیست که «یال» در این کاربردها لزوماً «گردن» است؛ عرصم، اینست که این شواهد سه‌گانه، شواهد قطعی استعمال «یال» به معنای «موی گردن آسپ» نیست و باب استنباط متفاوت از آنها مفتوح است - وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ. نمونه را، نگر: شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، [بر پایه چاپ مشکو، با کشف الایات] به اهتمام: دکتر توفیق هـ. سبحانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزبه، ۱۳۸۵ ه.ش. ۱۰ / ۲۹۸، ح: ۱۸؛ و: شاهنامه خوانی (داستان زشت‌م و اشفندیار)، بهمن حمیدی، ج: ۱، تهران: نشر گستره، ۱۳۸۰ ه.ش. ص ۵۵۶.

معنی کرده بوده‌اند و آنگاه این اشتیاب از آنجا به اینجا و آنجا نقل شده است و شهرتکی یافته (نگر: لَعْتُ نَامَةُ دِهْخُدَا، ذیل «بش»)^{۲۲}؛ لیک بروشنی ندانستم این فرهنگ شاهنامه چه کتابی بوده است. ... نَحْصَتِ حَيَالِ كَرْدَمِ مَقْصُودِ، فرهنگ شاهنامه‌ی دکتر رضازاده شَفَق است؛ همان کتابِ مَغْلُوطِ نَامَظْبُوطِ كِه الْبَتَّه - به قولِ قَدَمَا - «اعتمادِ كَلِّی رانِشاید»... لیک در چاپِ دُومِ آن کتاب که موردِ مُراجعه بَنده بود، ذیل «بش» چنین توضیحی دیده نشد (سَنج: فرهنگ شاهنامه، دکتر رضازاده شَفَق، به‌کوشش و تصحیح: دکتر مُصطَفی شهبابی، ج: ۲، تهران: آنجمنِ آثارِ ملی، ۱۳۵۰ ه.ش.، ص: ۶۵).
... در فرهنگِ فریثس وُلفِ آلمانی هم که چنین شرحی ذیلِ آن لَعْت نیامده است.

این هم که در زبانِ اُوستائی، barōša به معنای «گردنِ اَسپ» یا «پشت و کول» نیز باشد (نگر: فرهنگِ ریشه‌شناختی زبانِ فارسی، مُحَمَّدِ حَسَنِ دوست، ج: ۱، تهران: فرهنگستانِ زبان و ادبِ فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص: ۴۹۰؛ و: فرهنگِ واژه‌هایِ اُوستائی - بر پایه فرهنگِ کانگا و نگرش به فرهنگ‌هایِ دیگر، احسانِ بَهرامی، ویراستار: فریدونِ جُنیدی، ج: ۱، تهران: نُشرِ بلخ - وابسته به: بُنیادِ نیشابور، ۱۳۶۹ ه.ش.، ص: ۲ / ۱۰۲۹)، یا در زبانِ پهلوی buš و bōš بر «گردن» و «پشت» هم اِطلاقِ شُود (نگر: واژه‌نامه بُندهش، مَهرادِ بَهار، ج: ۱، تهران: انتشاراتِ بُنیادِ فرهنگِ ایران، ۱۳۴۵ ه.ش.، ص: ۱۰۵)، بِالطَّبَعِ مُسْتَنَدِی کافی از برای اِنْتِسَابِ قاطِعِ آن معنی به «بش» فارسی - که البتّه خویشاوندِ buš و barōša به bōš محسوبست، نخواهد بود؛ و علی‌آیِ حال، اِنْتِظار می‌رُود از برای نِسَبْتِ دادنِ معنایِ «گردن» به «بش» در زبانِ فارسی دری، شاهدی کافی یا مُسْتَنَدِی وافِی از اِسْتِعْمالاتِ خود مُتَوَرِنِ زبانِ فارسی (یا: مَثَنَهایِ ناقلِ از این زبان - مَثَلًا از فارسی به عَرَبی،) به دَسْت داده شده باشد.

بیجا نیست که بعضی شاهنامه‌پژوهان روزگارِ ما^{۲۳} در اِشارَتِ بدین قول که در لَعْتُ نَامَةُ دِهْخُدَا از فرهنگِ شاهنامه‌ی پیشگفته مَثُوق است، به تعبیر «بعضی ... گفته‌اند» بَسَنده کرده و گویی آن را از مَقُولَةُ قولِ «قیل» سمرده و پنداری - به اِصْطِلَاحِ طَلَبَةُ عُلُومِ قَدِیم - به نوعی «تَمْرِیض» و «تَكْدِیة»^{۲۴} فرموده‌اند.

ثانیاً، فردوسی بارها و بارها واژه «یال» مُسْتَعْمَلِ دَرِ مَعْنایِ گردن را در تعبیری حقیقی و مجازی که با آن تَناسُبی داشته بوده است به کار برده (سَنج: فرهنگ شاهنامه، دکتر علی رواقی، ج: ۱، تهران: مَوْسَسَسَةُ تَألیف [و] تَرْجَمه و نُشرِ آثارِ هُنری «متن»، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص: ۲۳۶ / ۱، و: ۲ / ۲۲۱۱ - ۲۲۱۴). چه لزومی دارد

۲۲. در یادداشت‌های توضیحی و استدراکی استادِ آَنوشه‌یادِ مُحْتَبَبِی مِیثوی - تَعَمُّدَةُ اللهُ بَعْفَرَانِه - بَرِ عَجَابِی الْمَخْلُوقَاتِ، واژه «بش» و ریخت‌هایِ دیگرِ آن، «یال و گرده» معنی شده است (نگر: عَجَابِی الْمَخْلُوقَاتِ وَ غَرَابِی الْمَوْجُودَاتِ، مُحَمَّدِ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ أَحْمَدِ طُوسِی، به‌اهتمام: مَنوچَهرِ سَئوده، ج: ۳، تهران: شَرِکَتِ اِنْتِشارَاتِ عِلْمِی وَ فَرَهَنگی، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص: ۷۰).

آیا «گرده» اِشْتِیابِ حُرُوفِجِینِ است؟ ... آیا همان «یال و گردن» مَقْصُودِ بوده است؟ ...

۲۳. نگر: رَزَمِ نَامَةُ رُشْتَمِ و اِنْسَفَنْدِیازِ اَزِ شَاهَنامَةُ فَرُدُوسِی، اِنْتِخابِ وَ شَرَح: دَکْتَرِ جَعْفَرِ شِعار - و - دَکْتَرِ حَسَنِ اَنُوری، ویرایشِ دُومِ / ج: ۴۱، تهران: نُشرِ قَطْره، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص: ۲۲۶.

۲۴. مَصْدَرِ جَعْلِی از «کذا».

در «بش و یال»، «بُش» را از معنای مشهورش بگردانیم و به معنای «گردن» بگیریم تا آنگاه «یال» را به معنایی که معنای مشهور «بُش» در فرهنگهاست (یعنی: همین "یال" امروزین) تلقی کنیم؟

خانم بهفر، خود، در جای دیگر شرحشان (نگر: شاهنامه فردوسی: تصحیح انتقادی و شرح یکایک آیات، [پژوهش: مهری بهفر، ج ۲، چ: ۱، تهران: نشر نو، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۳۹۱]، «بش» را در تعبیر «بش و یال»، به همان معنای مشهور مسطور در فرهنگها گرفته بوده اند... چرا در اینجا از آن سابقه عدول کرده اند؟ ... نمی دانم.

*

این را هم بگوییم که:

«بش» را رونویسگران بعضی نسخ شاهنامه (من جمله: دستنویست معروف فلورانس که تاریخ ۶۱۴ ه.ق. دارد) «پش» نوشته اند^{۲۵} و آقای دکتر جلال خالقی مطلق - که غالباً خوانشهای غریب را پذیرفتارانه و گشاده دستانه مظان اصالت می پندارند^{۲۶}، در متن ویراست نخست تصحیحشان از شاهنامه، در اوایل کار، همین «پش» (به بای پارسی) را ضبط کرده اند (نگر: شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به کوشش: جلال خالقی مطلق، با مقدمه: احسان یارشاطر، دفتر یکم، چ: ۱، نیویورک، ۱۳۶۶ ه.ش.، ص ۲۶۲، ب ۱۴۰۱)، لیک سپس تراز این رای و خوانش بازگشته و در ویراست دوم «پش» را نیز گردانیده و «بش» (به بای تازی) نوشته اند (نگر: شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، پیرایش: جلال خالقی مطلق [ویراست دوم تصحیح خالقی مطلق]، چ: ۲، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۶ ه.ش.، ۱ / ۱۵۰، ب ۱۴۰۷؛ و: یادداشت های شاهنامه - با اصلاحات و افزوده ها، جلال خالقی مطلق، بخش یکم، چ: ۱، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی - مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۳۰۹؛ و: واخ شناسی شاهنامه - پژوهشی در خوانش واژگان شاهنامه، جلال خالقی مطلق، چ: ۱، تهران: انتشارات [بنياد موقوفات] دکتر محمود افشار - با همکاری: انتشارات سخن، ۱۳۹۸ ه.ش.، ص ۳۱۰).

*

از «بوش» دور نیفتیم:

«بش» به معنای یال و موی فضای آسپ در زبان پهلوی به رینخت buš و bōš بوده است (نگر: فرهنگ

۲۵. در دستنویست معروف فلورانس، به صراحت و وضوح «پش» کتابت و حرکت گذاری شده است.

۲۶. گشاده دستی آقای دکتر خالقی مطلق در این باره، قابل دفاع نیست.

امروز به بركت برزی های علمی استاد دکتر علی رواقی (نگر: فرهنگ شاهنامه، دکتر علی رواقی، چ: ۱، تهران: مؤسسه تألیف [و ترجمه و نشر آثار هنری] «متن»، ۱۳۹۰ ه.ش. / ۱، بیست و هفت - شصت و چهار؛ و: مجموعه مقالات همایش هزاره شاهنامه - ۲۶ و ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ ه.ش. [۱]، به کوشش: محمدجعفر یاحقی، چ: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۲ ه.ش.، صص ۲۹۷ - ۳۴۴)، نمونه را، می دانیم پاره ای از آن خوانشها و نویسشهای نسبتاً غریب یا مهجور که آقای دکتر خالقی مطلق آنها را مظان اصالت انگاشته و به متن شاهنامه برده اند، چیزی نیست جز آثاری از گونه فارسی ماوراءالنهری که به بعضی نسخ شاهنامه راه یافته است.

فارسی به پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، ج: ۳، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۵۶۸؛ و: ارداویرافنامه یا بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی - شامل: پیشگفتار، ترجمه فارسی، متن پهلوی، واژه‌نامه، [به کوشش: دکتر رحیم عقیقی، ج: ۳، تهران: انتشارات توس، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۱۶۵؛ و: ارداویراف نامه / ارداویرانامه - متن پهلوی، حرف نویسی، ترجمه متن پهلوی، واژه‌نامه، فیلیپ ژینیو، ترجمه و تحقیق: ژاله آموزگار، ج: ۲، تهران: انتشارات معین - و - آنجمن ایرانشناسی فرانسه در ایران، ۱۳۸۲ ه.ش.، ص ۱۴ - از واژه‌نامه (۲۷؛ و به همین تناسب، در زبان فارسی دری، «بش»، با خوانش و نویسی «بوش»، یا دست‌کم با نویسی «بوش»، نیز مجال طرح یافته است.

خوانش‌ها و نویسی‌های چون «سخون» به جای «سخن» و «خرشید» به جای «خورشید»^{۲۸} و ... و ... آن اندازه در متن‌های کهن ما هست که باب استبعاد و استپحاش را در این باره فروبندد و احتمال نویسی «بش» را به ریخت «بوش» موجه دارد. با این همه، عین خوانش / نویسی «بوش» هم (هرچند در فرهنگ‌هایی که دم دست داشتیم نشانش را نیافتیم)، در میراث مکتوب گذشتگان ما پیشینه دارد و جای قال و مقالی در این میان باز نمی‌ماند.

اجازت فرمایید شاهد خوانش / نویسی «بوش» را از عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات محمد بن محمود بن احمد طوسی بیاورم که از قضا روایتی متفاوت را از همین داستان کیخسرو واگویی می‌کند

۲۷. در زبان پهلوی، bašn هم به معنای «بال» است. نگر: فرهنگ کوچک زبان پهلوی، د. ن. مکنزی، ترجمه: مهشید میرفرخایی، ج: ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳ ه.ش.، ص ۳۲۵؛ و: نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی)، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، ج ۱، ویراست ۲، ج: ۹، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) / مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۵۷۶.

در منظومه درخت آسوری (/ آسوریک / آسوریک) از «بشن» خرماین سخن می‌رود (نگر: متن‌های پهلوی - [با] ترجمه [و] آوانوشت - گردآورنده: جاماسب جی دستور منوچهرجی جاماسب آسانا، پژوهش: سعید غریبان، ج: ۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۲۲، بند ۲۵ / ص ۲۸۴، همان بند، و: ص ۱۲۲، بند ۳۳ / ص ۲۸۵، همان بند).

بعضی معاصران، «بشن» خرماین را در این منظومه، «برگ» آن درخت پنداشته‌اند (نگر: کهن نامه ادب پارسی - پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۷ و ۱۴ / از مقاله «اهمیت ادبی درخت آسوری» به قلم عباس آذرانداز)؛ لیک گویا بخان نیست؛ و بظاهری مقصود، «کاکل» خرماین است.

زنده‌یاد استاد ملک‌الشعراء بهار، خوانش دیگری از این واژه را فرمایش نهاده و معنای «سرشاخها» را در ترجمه آن آورده است. از برای تفصیل آن نگر:

سبک‌شناسی (تاریخ نظور نثر فارسی)، محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، ج: ۴، تهران: کتابهای پرستو (با سرمایه مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، ۱۳۵۵ ه.ش.، ص ۱۰ / ۱۱۰ و ۱۱۱.

مأسوف علی‌به دکتر فرهاد آبادانی هم برداشتی دیگرسان دارد که بحث از آن در دائره سخن ما نیست. نگر: نشریه داینگده ادبیات اصفهان، ۱۳۴۵ ه.ش.، ص ۲، ش ۲ و ۳، ص ۲۰۹ / از مقاله «درخت آسوریک».

۲۸. نمونه جالب توجهی از همین‌بینی دو نویسی «خورشید» و «خرشید» را در دست‌نویشت کهنه رسائل العشق و وسائل المشتاق علی بن احمد سیفی نیشابوری (کتابت: ۶۸۵ ه.ق) می‌توان دید؛ که در آن، در لکت نخست یک بیت، «خورشید» آمده است، و در لکت دوم، «خرشید».

نگر: رسائل العشق و وسائل المشتاق، علی بن احمد سیفی نیشابوری، نسخه برگردان دست‌نویس شماره ۳۰۰۵ در کتابخانه آلمالی ترکیه، به کوشش: جواد بشری، ج: ۱، تهران: انتشارات [بنیاد موقوفات] دکتر محمود افشار - با همکاری: انتشارات سخن، ۱۳۹۹ ه.ش.، رویه ۲۱۶.

از برای نویسی «خرشید»، نیز نگر: همان، رویه ۳۶۷.

و البتّه با مفاهیمی دیگر در آمیخته شده است:

«... آن جام را جام گیتی نما خواندندی. بعضی گویند: این جام از آسمان آمد و بر بوشِ اَسْبِ مَرْدی افتاد و آن را به کیخُسرو داد؛ و گویند: کیخُسرو سلیمان است؛ و بعضی گویند: کیخُسرو موسی است»
«...»

(عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، مُحَمَّد بنِ مُحَمَّد بنِ أَحْمَد طوسی، به اهتمام: منوچهر ستوده، ج: ۲، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ ه.ش.، ص ۳۶۰).

شایان توجّه است که در همین متنِ عجایب المخلوقات و غرایب الموجوداتِ طوسی، «بوش» نسخه بدلِ هم دارد، و آن، «برش» است - که زین پیش در باره اش سخن رانیدیم.

*

پس به شرحی که گفتیم، بر فرض تحریف عبارت تاریخ سیستان، دور نیست آن «گوش» اَسْبِ کِیخُسرو که در تاریخ سیستان آمده است، همانا «بوش» اَسْبِ کِیخُسرو بوده باشد؛ و «بوش»، خوانش نوییستی است از «بُش».

□ استظهار بعضی متن پژوهان معاصر درباره واژه «بُش» اینست که:

«گویا بُش بیشتر به معنی "کاکلِ اَسْب (و آدمی)" است.»

(واچ شناسی شاهنامه - پژوهشی در خوانش واژگان شاهنامه، جلال خالقی مطلق، ج: ۱، تهران: انتشارات [بنیاد موقوفات] دکتر محمود افشار - با همکاری: انتشارات سخن، ۱۳۹۸ ه.ش.، ص ۳۱۰، ۲۹.)

این استظهار، با پاره‌ای از کاربردهای «بُش» و واژگان خویشاوندش در متون کهن ایرانی نیک سازگار است.

تقویّت‌کننده و مؤید این معنای «بُش» نیز، دو صورت لغوی است که هر دو، با «بُش» هم‌ریشه است، و هر دو به معنای «موی پیشانی و کاکل» است:

یکی، صورت لغوی «برشک» است که گویا در بعضی ترجمه‌های کهن قرآن کریم، «ناصیه» را در آیه ۵۶ از سوره مبارکه هود، بدان معنی کرده‌اند ولی طابع بنا دُرست «بی‌شک» خوانده است و به هر روی صورت پیشنهادی بعضی اهل نظر برای دُرست خوانی واژه «بی‌شک»، «برشک» است که به همان ریشه

۲۹. آقای دکتر جلال خالقی مطلق، در واژه‌نامه شاهنامه، تنها معنای «بالِ اَسْب» را از برای واژه «بُش» پیش نهاده‌اند. نگز: واژه‌نامه شاهنامه، جلال خالقی مطلق، به کوشش: فاطمه مه‌ری - و - گلاره هُتری، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۶ ه.ش.، ص ۷۷.

«بُش» نیز ریشه می‌رساند (نگر: مقالاتِ اَحْمَدِ تَفْضُلِي، گردآورنده: ژاله آموزگار، ج: ۱، تهران: انتشارات توس، ۱۳۹۸ ه.ش.، ص ۲۰۸؛ و سنج: ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح و اهتمام: حبیب یغمائی، ج: ۲، تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۶ ه.ش.، ص ۳ / ۷۱۵).

دیگری، صورتِ لُغَوِي «بُشک» است که هم صریحاً و ضمناً در فرهنگها و متون قدیم فارسی مضبوط است و هم در زبانِ بلوچی به کار می‌رود (نگر: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، مُحَمَّدِ حَسَنُ دوست، ج: ۱، چ: ۲، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۴۹۰؛ و: مقالاتِ اَحْمَدِ تَفْضُلِي، گردآورنده: ژاله آموزگار، ج: ۱، تهران: انتشارات توس، ۱۳۹۸ ه.ش.، ص ۲۰۸).

باری، پنداری، تردید نباید داشت که واژه «بُش» گاه به معنای کاکلِ اَسپ به کار رفته است و آن استظهار - چنان که گفتیم - درباره پاره‌ای از کاربردهای واژه «بُش» کاملاً بجاست.

معنای "کاکل" از برای واژه «بُش» در بعضی فرهنگها نیز مسطور و مصرحست و در این مقام باید به روانِ واژه‌شناسِ خدوم باریک‌بین، انوشه‌یاد دکتر مُحَمَّدِ مُعین، درود بیگرانِ فرستاد که نخستین معنایی که سالها پیش از این در فرهنگِ اَرجمندِ خود از برای واژه «بُش» آورده است، همین «کاکل (/ آدمی، اَسب)» است، و آن را از معنای «یال اَسب، موی گردن اَسب» هم جدا کرده (نگر: فرهنگ فارسی، دکتر مُحَمَّدِ مُعین، ج: ۲۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴ ه.ش.، ص ۱ / ۵۴۰).

در همان موردِ اَسپِ کِیخُسرو نیز، اگران "روشنائی" بر "کاکلِ اَسپ" فرود آمده باشد، گویا تصویر داستانی بسیار گیراتری پیش رو خواهیم داشت، تا بر گوش، یا حتی موی قفای (/ پس گردن) اَسپ!

و خدای، داناتراست!

إضْفَهان - صِیْنَتْ عِنِ الْحَدَثان - / ۱۳۹۹ ه.ش.